



# اسلام

پلے چیز لاء بلے بشریت لاء بخلشند؟

مؤلف : محمد قطب

مترجم : خداداد مطاعی پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بنیاد نشر افکار و اندیشه های سید قطب و محمد قطب

[www.ghotb.net](http://www.ghotb.net)

در یک سخنرانی که تاریخ‌شناس مشهور "آرنولد توین‌بی" در سال ۱۹۴۸ با عنوان "اسلام و غرب و آینده" ایراد نمود اظهار داشت:

"ما در آینده‌ای نه چندان دور، دو تاثیر ارزشمند را مشاهده می‌کنیم که اسلام می‌تواند آندو را علیه پرولتاریای جهانی جامعه‌ی غربی به انجام رساند همان که دام خود را به دور دنیا پهن کرده و تمام بشریت را در بر گرفته است."

وی با این گفته به دو مشکل اشاره نموده که اسلام قادر به حل کردن آنهاست، **مشکل تبعیض نژادی و مشکل شراب**.

سپس ادامه داده و می‌گوید: "اما در آینده‌ای دور می‌توان احتمال اقدام اسلام برای مشارکت در صورتهای جدید از دین را پیش‌بینی نمود و این احتمالات متعدد مبتنی بر صورت مبارکی است که وضعیت کنونی انسانیت به آن خواهد انجامید."

"کسانی وجود دارند که پیش از این، چنین پنداشته‌اند که این ترکیب ناسازگار که نتیجه‌ی تهاجم غرب به جهان بود به تدریج و به صورت مسالمت‌آمیز به ترکیبی هماهنگ و سازگار توسعه خواهد یافت و این ترکیب به خودی خود، به تدریج و بصورت مسالمت‌آمیز نیز نوعی از نوآوری جدید را شکل خواهد داد."

"این فرض سابق در هر حالت مبنی بر نظریه‌ای می‌باشد که امکان تحقق ندارد و ممکن است رویدادهای آینده آنرا توجیه نماید یا اصلا آنرا توجیه ننماید و ممکن است که این ترکیب به ترکیبی سازگار و همخوان بیانجامد و نیز امکان دارد منجر به انفجاری ویرانگر شود."

"و در حالت وقوع این چنین فاجعه‌ای اسلام نقشی کاملا متفاوت خواهد داشت و آن، نقش عنصر کارآمد در واکنش شدیدی خواهد بود که پرولتاریای جهانی ملت‌های فقیر و ستم‌دیده علیه اربابان غربی خویش به آن اقدام خواهد کرد."

این چنین آرنولد توین‌بی آینده‌ی اسلام را به سه مسئله منحصر نمود، دو مورد از آن احتمال بیشتری دارند یعنی از بین بردن مشکل نژادپرستی و از میان برداشتن مشکل شراب؛ و مورد سوم که از دید او قطعی نیست مشارکت دین در صورتهای جدید است. و جایگزین آن رهبری، عکس‌العمل شدیدی است که آرنولد توین‌بی از وقوع آن از جانب "پرولتاریای جهانی ملت‌های تحت ظلم و فقر علیه اربابان غربی‌شان" هراس دارد.

برای این تاریخ‌شناس مشهور قابل توجه بوده که به نوشتن تاریخی کامل از بشریت پردازد، کتابی که بسیار واقعی و عمیق باشد و به موضوعی همچون موضوع "اسلام و غرب و آینده" می‌پردازد که اهمیت ویژه‌ای دارد.

براستی که انحصار اسلام در این سه موضوع که در نظر او افضلیت و وقوع حتمی نداشته امریست که این دیدگاه عینی محض به آن نمی‌انجامد چه برسد به دیدگاه عمیقی که شایسته است هرکس که به نوشتن تاریخ بشریت می‌پردازد به آن آراسته شود.

چرا مشخصا این موارد؟

چه چیزی در نصوص اسلام یا روح و تاریخ آن، اسلام را تنها در این نقاط منحصر نموده و احتمالات موفقیت آنرا بر آنها منحصر کرده است؟

اگر آرنولد توین بی اعتقاد داشته که اسلام توان حل مشکل نژادپرستی و شراب را دارد با اینکه آن دو از سخت ترین و حل ناشدنی ترین مشکلاتی است که دنیای معاصر با آن روبروست پس چرا اسلام مثلا نمی تواند در حل مشکل آشوب جنسی ای که دنیای امروزی را درنوردیده یا مشکل فروپاشی خانواده یا مشکل بزهکاری بین نوجوانان (delinquency) یا مشکل احساس نگرانی و تباهی جوانان یا دیگر مشکلات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که نسل های معاصر با آن روبروست سهمی داشته باشد؟

با وجود اینکه درحقیقت منزلت اسلام منحصر به ارائه ی راه حل چنین مشکلاتی نیست که بعنوان مثال آنرا بیان داشتیم زیرا این مشکلات یا غیر آن تنها ظاهری از مشکلات ریشه ای است و ماموریت حقیقی اسلام پرداختن به این مشکلات ریشه ای و ارائه ی راه حل برای آنهاست تا به این پیچیدگی ها و مشکلاتی که امروزه بشریت را به ستوه آورده نیاچامد. چه در غرب یا چه در دنیایی که غرب بر آن مسلط است.

مسئله ی ریشه ای و اساسی در حیات بشریت در گذشته و حال و در آینده تا برپایی قیامت تنها مسئله ی عبادت یا مسئله ی معبود است.

به صورت یقینی معبود کیست؟ و به چه صورتی عبادت می شود؟

برهه ای زمانی بویژه در غرب بر بشریت گذشت که تعدادی از نویسندگان و اندیشمندان به مردم می گفتند: مسئله ی عبادت و معبود را رها کنید زیرا که مسئله ای بیهوده و بی فایده است. به زندگی خود مشغول شوید و از آن لذت ببرید و اگر خواستید مطلقا چیزی را عبادت نکنید.

این نویسندگان و اندیشمندان پنداشته اند که با این کار راه حل نهایی مشکل را ارائه می دهند و بیشترین حد ممکن از خوشبختی در زمین را به بشریت می بخشند و به مردم فرصتی اعطاء می کنند که در گذشته برایشان فراهم نشده است تا به بهترین شکل و به دور از قید و بندهای دین به زندگی خود پردازند ... و تا مسئله ی عبادت به شیطان واگذار شود.

این نوع از تفکر همزمان شامل دو توهم بزرگ می باشد.

اما توهم نخست، چیز است که شاید برای تمامی مردم در قرن هیجده و نوزده میلادی واضح و روشن نبود آنگاه که این فریادها در غرب اوج می گرفت. (توهم نخست) این گمان بود که انسانیت زمانیکه دین را طرد می نماید خوشبخت خواهد شد و حرکتی سازنده خواهد داشت.

غرب عملا بعد از طرد دین پیشرفت علمی و تکنولوژی عظیمی به خود دیده است که این امر به مستقر نمودن این توهم در دل های مردم کمک نموده است حال آنکه مردم از این غافل مانده اند که دین ذاتا آن چیزی نبوده که در

گذشته مانع حرکت آنها شده است بلکه تنها این تفسیرات بشری و اشتباه بوده که در قرون وسطای تاریک در اروپا بر مانع شدن حرکت بشر بسوی جنبش و پیشرفت عمل نموده است چنانکه از حقیقتی مهمتر از آن غافل ماندند و آن حقیقت این است که پیشرفت علمی و تکنولوژی‌ای که اروپا بعد از طرد دین خود به دست آورد تنها عنصر حیات نیست و نه حتی عنصر اول! و اینکه به تنهایی حیاتی بشری و سالم را بنیان نمی گذارد! و این همان حقیقتی است که مردم در غرب دارند با وضوح روزافزون در زمان حاضر درک می نمایند، هنگامیکه درک کردند که فقدان ارزشهای روحی و معنوی درحقیقت مسئول اول حالت‌های نگرانی و استرس و جنون و خودکشی و بیماری‌های روانی و عصبی و بویژه احساس جوانان به سردرگمی و تباهی است، و تمامی اینها اموری هستند که با وجود این همه پیشرفت مادی که در دو قرن اخیر به دست آمده امنیت و سلامتی و رفاه بشریت را تهدید می کند. اما توهم دوم این گمان و تصور است که انسان می تواند مسئله‌ی عبادت را به شیطان بسپارد و مطلقاً بدون عبادت زندگی نماید! که این توهمی ساده لوحانه است که هرکسی که به مطالعه‌ی تاریخ بشری از زمانهای آغازین و شناخته شده‌ی آن تا زمان حاضر می پردازد نمی تواند به آن گوش فرا دهد. زیرا "عبادت" در هر صورتی که باشد هرگز در گذشته و حال از حیات "انسان" جدا نشده است، حتی زمانیکه انسان به خودش می گوید: هرگز مطلقاً چیزی را عبادت نمی کنم، چنانکه توهم می کند بدین گونه از مسئله‌ی عبادت رهایی نیافته است بلکه فقط معبود را تغییر داده است! و نفس خود یا هوی و هوسش را إله و معبودی قرار داده که حیاتش به مقتضای آن حرکت می نماید! برآستی که عبادت آنچنان که گاهی اوقات در هنگام سخن گفتن از آن به ذهن مردم خطور می کند منحصر در شعائر تعبدی همانند نماز یا مراسم عبادی یا تقدیم قربانی نیست بلکه عبادت در اصل همان اطاعت و پیروی است همراه ایمان به اینکه اطاعت فرمانروا به هر دلیلی از دلایل به خاطر ذات وی واجب است.

عبادت به این مفهوم بخشی جدانشدنی از ساختار انسان و وجود او بر روی زمین است زیرا که جزئی از عناصر نفس اوست. و بر اساس این مفهوم انسانی وجود ندارد که عبادت نکند هرچند که چیزی غیر از این را برای خودش ادعا نماید. اینگونه است که انسان طبق فطرت خویش عابد است چه پسندد یا نه و چه با آگاهی آنرا درک نماید یا درک ننماید. بلکه چیزی که از یک انسان نسبت به انسان دیگری یا از یک حالت به حالت دیگری تفاوت می کند ماهیت إله معبود یا صورتی است که آن إله با آن عبادت می شود. بنابراین از یک طرف انسانی وجود دارد که خداوند را عبادت کرده و انسانی که إله دیگری یا آلهه (خدایان) دیگری غیر خداوند را عبادت می نماید حال هر اسم و صفت و طبیعتی که داشته باشد. و از طرف دیگر عبادتی صحیح برای خداوند و عبادتی منحرف یا اشتباه وجود دارد ... و حیات بشری در تمام احوال خود از یکی از این حالتها خارج نمی شود!

اسلام این حقیقت را به ما می آموزد. بخش بیشتر قرآن چه آنچه در مکه نازل شده و چه آنچه در مدینه نازل گشته به این مسئله توجه دارد: إله و خدایی که شایستگی عبادت را دارد کیست و به چه صورتی شایسته است که عبادت شود، با وجود این حقیقتی که به آن اشاره شد و آن اینکه انسان در تمام حالت‌های خود عابد است حال یا اینکه

انسان عابدی برای خداوند می باشد و یا اینکه عابدی برای چیزی همراه خدا یا غیر از خدا می باشد و هر دو یکسان است! اسلام به ما می آموزد که خداوند یعنی آفریننده و تدبیر کننده ی امر هستی، تنها کسیست که شایستگی عبادت را به صورت یگانه و بدون شریک دارد. و اسلام بینش و عقلهای ما را بر آیات خداوند در هستی باز میکند تا در آنها تدبر نماییم و از میان تدبر خود نسبت به آنها بفهمیم که این هستی نمی تواند جز یک آفریدگار داشته باشد. اینگونه است که اگر بیش از یک اراده در ساخت و پیشبرد هستی مشارکت نماید این هماهنگی ملموس در ترکیب این هستی و نظم حرکت دقیق آن نمی تواند موجود باشد:

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا {أنبياء: ۲۲}

اگر در آسمانها و زمین، غیر از یزدان، معبودها و خدایانی می بودند و (امور جهان را می چرخاندند) قطعاً آسمانها و زمین تباہ می گردید.

إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ {المؤمنون: ۹۱}

اگر خدائی با او می بود، هر خدائی به آفریدگان خود می پرداخت (و در نتیجه هر بخشی از جهان با نظام خاص اداره می گردید) و هر یک از خدایان بر دیگری برتری و چیرگی می جست (و نظام عالم از هم گسیخته می شد و جهان هستی به تباہی می کشید.

مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوُّتٍ فَرَجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ {الملك: ۳}

آن که هفت آسمان را بالای یکدیگر و هماهنگ آفریده است. اصلاً در آفرینش و آفریده های خداوند مهربان خلل و تضاد و عدم تناسبی نمی بینی. پس دیگر باره بنگر (و با دقت جهان را واریسی کن) آیا هیچ گونه خلل و رخنه ای می بینی؟

از آنجا که امکان نداشت که این هستی از دو اراده ی متفاوت سرچشمه بگیرد و جز یک خالق وجود نداشته باشد بنابراین او تنها کسیست که شایسته ی عبادت می باشد و تمام اشیاء و موجودات غیر از خداوند در حقیقت آفریده های او هستند که شایسته نمی باشند همراه خالق یا بدون او عبادت شوند، و بدین ترتیب عبادت آنها از اساس باطل است و برای انسان عاقل زینده نیست که به عبادت آنها روی بیاورد.

هنگامیکه که این حقیقت قطعی گشت قرآن به بخش دیگر مسئله که بیان صورت صحیح عبادت خداوند است منتقل می شود و توحید عبادت را مورد تاکید قرار می دهد آنچنان که قبلاً بر وحدت الوهیت تاکید کرده بود. عبادت صحیح خداوند در دو بخش متکامل نمود پیدا می کند که هیچکدام از آن دو از دیگری جدا نمی باشد و هیچکدام بی نیاز از دیگری نمی گردد؛

**نخست:** ارائه ی شعائر تعبدی برای خداوند تنها و بدون شریک.

**دوم:** پیروی از ما أنزل الله و تحکیم آن در واقعیت حیات.

پس نماز برای یک بت یا چیزی یا شخصی یا تقدیم قربانی برای او یا متوجه ساختن دعا برایش، فاسدکننده‌ی عقیده و عبادت است. و برگزیدن منهجی برای حیات به جز منهج ربّانی نیز فاسدکننده‌ی عقیده و عبادت است و با آن تفاوتی نمی‌کند.

و بوسیله‌ی این شیوه عبادت و گرایش یکی می‌شود.

بنابراین إله و معبودی که انسان در نماز و عباداتش متوجه آن می‌شود، همان إله و خدایی است که به او روی می‌آورد و متوجه او می‌شود درحالی‌که او علم می‌آموزد و برای طلب روزی تلاش می‌کند و برای بهره‌گرفتن از انرژی‌های هستی به منظور آبادانی زمین می‌کوشد و می‌خورد و می‌نوشد و به انجام فعالیت جنسی خود می‌پردازد و او با همسر و فرزندانش در درون خانواده و با دیگر افراد در جامعه و با برخی دیگر در میان جوامع و ملتها و حکومتها چه در صلح و چه در جنگ برخورد می‌نماید:

**قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ** {أنعام: ۱۶۲-۱۶۳}

بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است و هیچ شریکی ندارد.

لازمه‌ی این امر، آن نیست که در حال انجام هر یک از این فعالیت‌های متعدد نام خداوند ذکر شود، و نه اینکه نام خداوند بر ورقی نوشته شود که آنرا در ثبت آنچه که به این چیزها مربوط است به کار می‌گیرد بلکه لازمه‌ی حقیقی آن اینست که در کنار یاد و ذکر خداوند با زبان، در قلب و درونش نیز او را ذکر نماید، و اینکه صورتی عملی و واقعی برای این ذکر که همانا پایبندی در تمامی اینها به اوامر خداوندست باشد. و اوامر خداوند در اسلام مربوط به تمامی این امور است و در جای خود امور حلال و حرام و جایز و ناجایز را بیان داشته است.

و هرگاه این امر اتفاق بیافتد چیزی بسیار عظیم در حیات انسان روی می‌دهد.

پیش از هر چیزی این امر روی می‌دهد که انسان عبادت صحیح و واجب بر خویش را به درگاه خالقش تقدیم می‌دارد زیرا انسان اگر در ساعتی از روز در نماز یا شعائر دینی خداوند را عبادت نماید سپس در بقیه‌ی روز و بقیه‌ی عمر خود از عبادت او روی گردان شود خداوند را بصورت شایسته نشاخته است! درحالی‌که خداوند سبحان می‌فرماید:

**وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** {ذاریات: ۵۶}

و جنیان و انسانها را جز برای عبادت خویش نیافریدم.

با این مفهوم وسیع از عبادت است که نماز و شعائر و زندگی و مرگ را دربرمی‌گیرد.

و از طرف دیگر این کار به منزله‌ی عبادت دو إله و خدا می‌باشد: خدایی که در عبادتگاه با نماز و شعائر دینی عبادت می‌شود و إله و خدای دیگری (یا خدایانی متعدد که در نهایت یکی است) بوسیله‌ی اطاعت و پیروی در بقیه‌ی امور حیات عبادت می‌شود حال آنکه قرآن کریم می‌فرماید:

**وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِيتِي قَرْهَبُونَ** {نحل: ۵۱}

خدا گفته است که دو معبود دو گانه برای خود برنگزینید بلکه خدا معبود یگانه‌ای است (که منم آفریدگار کائناتم) و تنها و تنها از من بترسید و بس.

درک و احساس قلب بشری از عظمت خداوند خالق و قدرت خیره‌کننده و آشکارش در آفرینش هستی بر این صورت شگفت از دقت و نظم و هماهنگی و آفرینش موجودات زنده همچون گیاه و حیوان و انسان... تمامی اینها به عبادت این خدای عظیم به آنچه که شایسته‌ی ذات پاک و بلندمرتبه‌ی اوست می‌انجامد یا زینده است به آن بیانجامد و این امر بوسیله‌ی عبادت زودگذر در یک لحظه و سپس روی گردانی از عبادت او در بقیه‌ی روز و بقیه‌ی زندگانی انجام نمی‌پذیرد.

صرف نظر از پاداش ربانی بر این عبادت، لازمه‌ی اقدام به "احساس وظیفه sense of duty" بصورت خودبخود، رسانیدن امانتها به صاحبانش است:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا {نساء : ۵۸}

بی گمان خداوند به شما امر می‌فرماید که امانتها را به صاحبان امانت برسانید.

و چه کسی غیر از این خدای توانا و عظیم است که شایستگی عبادت همیشگی و خالصانه را دارد؟

خداوند ﷻ بواسطه‌ی رحمت خویش بر مردم مرحمت می‌فرماید به اینکه آنها هنگامیکه این امانت که همان عبادت به مفهوم وسیع و شامل یا به مفهوم کلی و موحد آن است را به انجام می‌رسانند به آنان بهشت‌هایی را پاداش می‌دهد که در زیر آنها نهرها جاریست و در آنها جاویدان می‌مانند و برایشان تمام آینده‌ی حیات بعد از مرگشان را تامین می‌نماید حیاتی که طولانی‌ترین زمان حیات انسان است و شایسته است که انسان برای در امان ماندن آن از هر بدی تلاش نماید.

اما توحید عبادت اینجا در زندگانی دنیا، چیزهای بسیار و مهمی را در حیات انسان انجام می‌دهد.

توحید عبادت اولاً به انسان آرامشی روانی می‌بخشد که انسان خارج از چارچوب ایمان آنرا ندارد به گونه‌ای که تمامی داروهای "روانگردان" و نه شراب و نه مواد مخدر و نه غرق‌شدن در خوشی و لذت حسی آنرا به وی نمی‌دهد زیرا تمامی اینها وجود حالتی را تاکید می‌نماید که انسان می‌خواهد از آن فرار کند اما این چیزها نه آن حالت را از بین می‌برد و نه آنرا درمان می‌کند بلکه آرامش از ایمان و از ذکر خداوند می‌آید چنانکه قرآن بیان می‌دارد:

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ {رعد : ۲۸}

آن کسانی که ایمان می‌آورند و دل‌هایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند. هان! دلها تنها با یاد خدا آرام می‌گیرند.

این آرامش تسلیم شدن احمقانه در برابر رویدادها نیست بلکه حرکت در اطراف زمین بخاطر تلاش برای روزی و جهاد در راه خدا برای برپایی عدل ربّانی در زمین و مبارزه با هر نوع ظلمی که خداوند را به خشم می‌آورد و



علم آموزی و آبادانی زمین به همراه اطمینان در تمامی اینها به خداوند است زیرا که او تنها کسیست که همه چیز در دست اوست و سرنوشت همه چیز به او برمی گردد و چونکه مومن، مطمئن است به اینکه خداوند همیشه جز خیر برای او نمی خواهد و بدین دلیل است که در واقعیت زمین تلاش میکند به دنبال روزی بدون نگرانی، طلب علم بدون نگرانی، جهاد در راه خدا بدون نگرانی و تمدنی بدون نگرانی روی دهد چنانکه این امر عملاً یکبار در تاریخ به دست نسلهای نخستین مسلمانان به وقوع پیوست.

تا چند وقت پیش نویسندگان و متفکران، این عصر را مدح و ستایش می کردند برای اینکه عصر نگرانی است و آنرا نگرانی خلاق نام می نهادند! ولی نظر آنها برگشت و فهمیدند که جرعه ای سمی است هرچند که اندازه اش بسیار ناچیز باشد! و اینکه این سرخوشی و هیجانی که ایجاد می کند نشاطی حقیقی و خلاق نیست بلکه تنها یک عارضه ی بیماری است که طولی نمی کشد به مشکلات دیگری می انجامد که امنیت و سلامت روانی انسان را از او می گیرد.

نویسندگان و متفکران اظهار داشته اند که آن امر ملزم و همراه تمدن است چه ذاتاً زیانبار باشد یا سودمند. و این تشخیصی است که دقت علمی ندارد. زیرا ملزم تمدنی است که در دنیای ماده زندگی کرده و جانب روح را نادیده می انگارد چونکه این تمدن از یک طرف فاقد منهجی است که آرامش واقعی را می بخشد و از طرف دیگر نفس انسان را میان دو إله و خدا تقسیم می کند: **خدایی که مدتی کوتاه در عبادتگاه عبادت می شود و خدای دیگری که بر واقعیت حیات حکم می نماید** علاوه بر اینکه این خدای آخری که بیشتر همراه انسان می باشد خدایی سنگدل است که نه رحمی دارد و نه به بندگان خود آرامش و اطمینان می بخشد درحالیکه در تاریخ، تمدنی شکوفا در گذشته وجود دارد که این نگرانی مهلک را احساس نمی کرد زیرا که آن تمدن در آرامش و اطمینان به ذکر خداوند به سر می برد!

**دوماً** توحید عبادت در درون نفس و در واقع حیات بین چیزهای زیادی وحدت بوجود می آورد که انحرافات بشری معاصر به شکل ناحق میان آنها جدایی می اندازد درحالیکه اصل در آنها پیوند است نه جدایی:

\* بین جسم و ماده و روح وحدت ایجاد می کند.

\* بین دین و دانش و دین و آبادانی زمین وحدت بوجود می آورد.

\* بین دین و زندگانی.

\* و در آخر هم بین دنیا و آخرت وحدت بوجود می آورد.

باید سخنی کوتاه در مورد هر یک از انواع این وحدت که اسلام تقدیم می دارد را بیان داریم.

\* اما روح و جسم یا روح و ماده هر دو در ترکیب و ساختار بشری اصیل هستند:

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّيْ خَلِقُ بَشَرًا مِّنْ طِيْنٍ فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِيْ فَقَعُوْا لَهٗ سَجْدِيْنَ {ص: ۷۱-۷۲}

وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می آفرینم هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده (ی بزرگداشت و درود) بپسید. هر دو از زمان تولد انسان به هم مرتبط بوده و از هم جدا نمی شوند و تمام تاریخ انسان مصداق این حقیقت است، اما جاهلیت های تاریخ همیشه بسوی جدایی انداختن میان آن دو بوسیله ی اختصاص دادن راهی به آن دو که جدای از دیگری می باشد و با بزرگ نمایی یکی از آن دو در مقابل طرف دیگر گام بر می دارند. برخی از جاهلیت های تاریخ به بزرگ نمایی جانب روح بر مبنای اینکه جوهر و اساس حقیقی در انسان است می پردازد و جسم را تحقیر کرده و آنرا خوار می شمارد و بر این مبنای او می نگرد که پلید بوده و شایستگی احترام را ندارد بلکه حق آن تحقیر کردن و پستی و رنج و شکنجه است: چنانکه این جاهلیت ها جانب مادی حیات را نیز به این اعتبار که جانب همراه جسم است یعنی همراه گل، تحقیر می نماید!

جاهلیت های دیگری به بزرگ نمایی جانب جسم و لذت حسی پرداخته و اینگونه بشمار می آورد که همان اصل است و اینکه روح خیالی زیباست که هیچ واقعییتی ندارد! یا اینکه امر ثانوی در حیات انسان است! یا اینکه مانعی برای حرکت است! و بدین دلیل توجه زیادی به تولید مادی و آبادانی مادی می دهد و تقریباً تولید روحی و آبادانی روح را نادیده می گیرد.

وجود هر یک از آن دو مبتنی بر اساسی باطل است یعنی فرض وجود این تناقض بین جسم و روح که هیچ راهی جز با سرکوب یکی از آن دو و به نفع دیگری برای سازش میان دو عنصر آن وجود ندارد، یا اینکه جسم سرکوب می شود تا روح به حرکت درآید و یا اینکه روح سرکوب می گردد تا حرکت مادی تحقق پیدا کند.

اما چیزی که در عالم واقعیت روی می دهد اینست که سرکوب در هر دو حالت به خیر نمی انجامد. سرکوب جسم و کشتن سرزندگی آن علاوه بر مخالفتش با فطرت منجر به تعطیل توانایی های بشری و به تاخیر انداختن مادی و تمدنی و نیز فقر و بدبختی و افسردگی و بدبینی و ناامیدی می شود!

و سرکوب روح و محو نمودن شفافیت آن از یک طرف به نگرانی روانی می انجامد و از طرف دیگر منجر به حرص و سیری ناپذیری جسمی می گردد که هر قدر در شهوتها غرق شود از آن سیر نمی گردد و منجر به هجوم به کالاهای زمین می شود که حتماً به نزاع در چارچوب افراد و جماعتها و حکومتها و ملتها خواهد انجامید! تمامی اینها عارضه هایی بیماری وار هستند که دلالت میکند بر اینکه اگر مخالفت با فطرت روی دهد اختلال و آشفتگی در پی دارد.

و اسلام جایگزین متعادلی اعطاء می نماید که بین روح و جسم انس و الفت ایجاد کرده و میان آن دو تناقض و نزاع بوجود نمی آورد!

اسلام هرگز وجود این تناقضی که هیچ راهی برای سازگاری میان دو عنصر آن وجود نداشته باشد را به رسمیت نمی شناسد.

بله درحقیقت جسم و روح دو عنصر متفاوت هستند ولی هر دو در انسان آمیزش یافته اند. و آشفتگی و اضطراب به خاطر اجتماع آن دو در ساختار بشری موحد روی نمی دهد بلکه بخاطر طغیان و سرکشی یکی از آن دو بر دیگری به وقوع می پیوندد و این هم بواسطه ای نیست که انسان تعادل فطری خود را که خداوند جل جلاله وی را با آن نظم و تعادل و تناسب بخشیده از دست می دهد:

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوِّكَ فَعَدَلَكَ {انفطار: ۶-۷}

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته است و در حق او گولت زده است. پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامان داده است و بعد معتدل و متناسب کرده است.

بنابراین تعادل در اصل و اساس آفرینش ربانی است اما انسان بخاطر جهالت خویش است، که این تعادل را مختل می سازد و در این هنگام آشفتگی و اختلال در ساختار نفس و در واقعیت حیات روی می دهد چنان که واقعیت ملموس بر آن تصریح می نماید و آنچنان که نویسنده ای همانند آلکس کارل که پزشکی دانشمند است نه شاعر و هنرمند! در کتاب شگفت خود "انسان این ناشناخته" بیان داشته است که:

جهل شدید ما به طبیعت انسان و بی توجهی ما به عنصر روحی در وی و ایجاد نظام اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ما مبنی بر این جهل همان چیز است که ما را واداشته که هر قدر از لحاظ علمی و تمدنی پیشرفت نماییم از لحاظ انسانی در سراسیمی سقوط فرو رویم!

اسلام تنها چیز است که تعادل و توازی که خداوند جل جلاله انسان را با آن آفریده به او برمی گرداند و این را با اجرایی واقعی و ساده ولی دارای تاثیر عمیق انجام می دهد: یعنی شرکت دادن روح و جسم در تمامی امور حیات است! نماز تنها تسبیحی روحی نیست بلکه در کنار آن، حرکاتی است که جسم با قیام و رکوع و سجود اقدام به آن می نماید در کنار تدبری عمیق و آگاهانه که عقل در آیات بکار رفته در نماز آنرا انجام می دهد.

غذا و نوشیدنی و اعمال جنسی از طرف دیگر حرکت های جسمی محض نیست بلکه در کنار آن توجهی روحی است که نام خداوند برای تزکیه و پاکی شان بر آنها خوانده می شود و در آنها به حلال و حرام پایبند گشته و در نتیجه با خداوند پیوند می یابد.

## \* بین دین و دانش و دین و آبادانی زمین وحدت بوجود می آورد:

هر عملی از اعمال انسان بصورت مطلق باید بین این دو طرف (روح و جسم) قرار گیرد و بدین ترتیب داخل در این نظام فراگیری می شود که روح را به جسم و روح را به ماده و زمین را به آسمان پیوند می دهد! و همچنین امر دین و علم را!

درحقیقت در انسان گرایشی فطری به عبادت یعنی به دینداری وجود دارد حتی اگرچه عبادت فاسد و منحرف از حق باشد! و همچنین در انسان گرایشی فطری به شناخت رازهای هستی مادی پیرامون خود و تحت تسلط درآوردن آنها دارد. و این دو گرایش در فطرت در یک درجه‌ی برابر، اصیل هستند و هیچ تناقض و تضاد و نزاعی بین آن دو وجود ندارد اما انحرافات بشر است که امکان دارد میان این دو گرایش فطری، نزاع و جدایی بیاندازد و این انحراف عملاً در اروپا در آغاز جنبش اتفاق افتاد هنگامی که علمای دین به جنگ دانش و دانشمندان به پا خاستند و دانشمندانی همانند کوپرنیک و گالیله و گوردن براون را تهدید به سوزندان و شکنجه و قتل نمودند تنها به این دلیل که آنها به افکاری علمی فراخواندند که گذر زمان بعدها درستی شان را ثابت کرد.

شاید خارج از موضوع ما باشد اگر بگوییم سرچشمه‌ی این نزاع تعصب دینی حقیقی بود زیرا این علمای دین با این علم به جنگ برخاستند چونکه همانطور که تاریخ ثابت کرده آن علم از علمای مسلمان گرفته شده بود! این نزاع هر سببی که داشت سببش دین آسمانی نازل شده نبود بلکه ناشی از انحراف‌های بشری محض بود که هیچ ارتباطی با حقیقت نازل شده از نزد خداوند ﷻ نداشت و هر اندازه که زمان پیش می رفت جدایی و نزاع افزایش می یافت، تا اینکه ذکر نام خداوند در بحث و تحقیق در حس مرد عادی اروپایی اخلال و عیبی در روح بحث علمی به شمار می آمد و نیز اشتباهی بشمار می رفت که شایسته نبود بین دو عنصر غیرقابل ترکیب روی دهد آنچنان که داروین در یکی از کتابهای خود می گوید:

"تفسیر رشد و تکامل به دخالت اراده‌ی الهی به منزله‌ی وارد نمودن یک عنصر خارق‌العاده در یک وضعیت مکانیکی محض است"

این تصور اشتباه از موضوع حتی اگر امری واقعی در اروپا باشد مسیر خود را بدون اختلال در تعادل انسانی نمی‌پیماید زیرا باعث وقوع نزاع و از هم گسیختگی درون نفس میان دو عنصر اصیل در آن می شود که هر یک از آن دو نیازمند اشباع است بنابراین هنگامی که فرد احساس می کند که سیری نیاز روحی اش امری خارج از چارچوب علم است و سیری نیاز علمی اش امری خارج از چارچوب دین است و در همین زمان احساس می کند که آن دو مسیر جدای از هم و بدون ارتباط هستند. درحقیقت عابدی برای دو خدای مخالف و ضدهم می شود که هریک از آن دو خواهان رفتار و منهج تصویری است که با خواسته‌های خدای دیگر متفاوت است درحالی که که او بی‌نیاز از عبادت هر دو خدا نمی‌باشد! که در این صورت بین آن دو چه بداند و چه نداند پاره پاره می شود و این یکی از عناصر نگرانی در ساختار روانی او می شود. سپس هرگاه که او مغلوب شود غالباً

مغلوب و تسلیم خدای علم می شود زیرا که علم همان است که او را به خواسته های زندگی روزانه اش مجهز نموده است، و خدای دین را طرد می نماید چونکه که دین در حق او متعلق به دنیای دیگری است که در این لحظه حاضر نیست. تازه اگر مطلقاً به این جهان دیگر ایمان بیاورد.

اسلام با وجود سادگی فطری خود این تناقض را با اجرای واقعی و ساده و در همین حال با تأثیری عمیق از بین می برد.

خداوندی که انسان در نمازش عبادت می کند همان خدایی است که اولین بار به انسان معرفت و شناخت ارزانی داشت و همان کسیست که اکنون نیز او را به سوی یادگیری و شناخت دعوت می کند.

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا {بقره: ۳۱}

و تمام اسمها را به آدم آموخت .

أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ أقرأ وربك الأكرم الذي علم بالقلم علم الإنسن ما لم يعلم {علق: ۱-۵}

بخوان به نام پروردگارت. آن که (همه ی جهان را) آفریده است، انسان را از خون بسته آفریده است، بخوان! پروردگار تو بزرگوarter و بخشنده تر است، همان خدائی که به و سیله ی قلم (انسان را تعلیم داد و چیزها به او) آموخت، بدو چیزهائی را آموخت که نمی دانست).

و او را به تدبیر در رازهای هستی فرا می خواند:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ {بقره: ۱۶۴}.

(مسئلاً در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز (و اختلاف آن دو در درازی و کوتاهی و منافع بیشمار آنها) و کشتیهائی که به سود مردم در دریا در حرکتند (و برابر قانون وزن مخصوص اجسام و سرشت آب و باد و بخار و برق، و غیره که از ساخته های پروردگارند در جریانند) و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده (که برابر قوانین منظمی بخارها به ابرها تبدیل و بر پشت بادها به جاهائی که خدا خواسته باشد رهسپار می گردند و پس از تلقیح، به صورت برف و تگرگ و باران مجدداً بر زمین فرو می ریزند) و با آن زمین را پس از مرگش زنده ساخته و انواع جنندگان را در آن گسترده و در تغییر مسیر بادها و ابرهائی که در میان آسمان و زمین معلق می باشند (و برابر قوانین و ضوابط ویژه ای در پهنه ی فضا پراکنده نمی گردند و هدر نمی روند)، بی گمان نشانه های (برای پی بردن به ذات پاک پروردگار و یگانگی خداوندگار) است برای مردمی که تعقل ورزند).

و به او می گوید که خداوند تمامی هر آنچه که در آسمانها و زمین است را مسخر وی نموده است:

وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ {جاثیه: ۱۳}

و آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیه‌ی خود، مسخر شما ساخته است.

و او باید این سنتهای هستی را فرا گیرد سنتهایی که خداوند با آنها امور این هستی را پیش می‌برد تا این تسخیر با تلاش جسمی و عقلی او محقق شود:

**هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَمشُوا فِي مَنَابِحِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ {ملک: ۱۵}**

او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی خدا بخورید. و بدین گونه مقصد و خدا یکی می‌شود!

معرفت بشری به زور و اجبار از طرف خداوند ﷻ به سرقت نرفته است آنچنان که افسانه برومیثوس تصور می‌کند بلکه هدیه‌ای ربّانی است که خداوند آنرا به انسان بخشیده است و انسان نیازی ندارد که خداوند را نافرمانی کند تا علم بیاموزد زیرا خداوند همان کسی است که او را به معرفت و شناخت امر می‌فرماید! و پیامبر ﷺ نیز می‌فرماید: **"طلب العلم فریضة"** (طلب علم واجب است) و انسان احساس گناه نمی‌کند هنگامی که انرژیهای آسمان و زمین را برای سود و منفعت او مسخر می‌کند و او اینکار را انجام نمی‌دهد برای سرکشی بر اراده‌ای ربّانی که خواستار سرکوبی و نابودی اوست آنگونه که افسانه‌های یونانی ارتباط انسان با خدایان را تصور می‌نماید زیرا خداوند ﷻ آن کسی است که انرژیهای این هستی را برای انسان مسخر کرده و او را به آبادانی زمین امر نموده است:

**هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا {هود: ۶۱}**

او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است.

و نیز احساس نمی‌کند که دو خدا را عبادت می‌کند که هر یک از آن دو خواسته‌هایی متفاوت از دیگری دارند بلکه او خدای واحدی است که خواسته‌هایش در هر حالت واحد است. خواسته‌هایش در نماز تقوای خداوند است و خواسته‌هایش در علم نیز همان تقوای خداوند است. بنابراین ثمره و نتایج این علم به ناحق در طغیان و سرکشی در زمین به کار نمی‌رود آنچنان که امروزه انرژی هسته‌ای به کار می‌رود، و در به‌فساد کشاندن عقاید به کار گرفته نمی‌شود آنچنان که القائنات داروینیسیم در فروپاشی عقیده به کار گرفته شد، و در فاسد کردن اخلاق استفاده نمی‌شود آنگونه که قرص‌های ضدبارداری برای تشویق فاحشه‌گری به کار می‌رود و آنچنان که رسانه‌های جمعی در انتشار جرم و جنایت و برانگیختن شهوات استفاده می‌شوند!

همچنین انسان احساس نمی‌کند که تنها نادانی و ناتوانی هستند که انسان را تسلیم و مطیع خداوند می‌نمایند آنچنان که جولیان هکسلی در کتاب خود **"Man in the Modern World"** می‌گوید:

**"انسان هرگاه که علم می‌آموزد و بر محیط چیره می‌شود بر خداوند سرکشی و نافرمانی نموده و خود، خدا می‌شود"**

بلکه هر قدر علم او افزایش می‌یابد بیشتر به خدا نزدیک شده و بیشتر تقوای او را پیشه می‌کند:

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ {فاطر: ۲۸}

تنها بندگان دانا و دانشمند از خداوند می ترسند.

و از پروردگارش می خواهد که علم او را زیاد نماید:

وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا {طه: ۱۱۴}

و بگو: پروردگارا بر علم من بیفزای

و در این صورت قلب او در حالت علم آموزی پیوسته با خداوند مرتبط بوده و با اطمینان در زمین حرکت می کند

در حالی که ثمره و نتیجه‌ی علم را مسخر امور خیر می نماید همانطور که با اطمینان به خدا در نماز می ایستد.

## \* همچنین اسلام بین دین و حیات وحدت به وجود می آورد:

حیات در اروپا برای شرایطی بومی که در اصل دین نیست از چارچوب دین خارج شده است و تصور شخص غربی این است که دین رابطه‌ی بین بنده و پروردگار بوده و جایگاه آن قلب است، و اینکه حیات تلاشی بشری و خالص است که هیچ ارتباطی به خداوند ندارد تصویری اشتباه است که انسان غربی از نزد خود و نه به امری از وحی آسمان آورده است.

و هنگامی که شخص غربی تلاش می کرد که برای تصور خود به سخن منسوب به عیسی علیه السلام استناد کند:

"ما لقیصر لقیصر و ما لله لله"

آنچه از آن سزار است تنها متعلق به اوست و آنچه که از آن خداست تنها متعلق به اوست.

در این صورت او هیچگاه تصور نمی کرد که مسیح به مردم می گوید که خداوند، پروردگار آسمان و سزار، پروردگار زمین است که در زمین به میل خود دست می برد! زیرا که این بر خلاف اصل تمام ادیان است که می گوید مالکیت آسمانها و زمین از آن خداوند است، و سزار و تمامی اهل زمین می بایست تسلیم حکم خداوند شوند، بلکه مفهوم این عبارت اگر نسبت آن به حضرت عیسی مسیح علیه السلام ثابت شود این است که او پیروان خود را در روزی به اعلام جنگ علیه سزار امر ننموده است، و آنان را ارشاد می نماید که به سزار مالیاتهایی را پردازند که آنرا تا زمان تاسیس حکومت در خواست می نماید؛ حکومتی که به ما انزل الله حکم می کند و خود سزار نیز مطیع حکم خداوند می گردد. و این چنین چیزی در اسلام هم وجود دارد، خداوند قبل از برپایی حکومت اسلامی در مکه به مسلمانان فرمود:

كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ {نساء: ۷۷}

دست از جنگ بدارید و نماز را برپا دارید و زکات مال بدر کنید.

اما یکی از مسلمانان هم از این ارشاد نفهمید که دین رابطه‌ای ویژه بین بنده و پروردگار بوده و جایگاه آن قلب است، یا اینکه سزار یا دیگر مشرکان به میل خود بر واقع حیات حکم می نمایند!

بلکه این امر برای مرحله‌ای معین بوده که بعد از آن برپایی جامعه‌ی اسلامی و حکومت اسلامی و تسلیم نمودن تمام حیات برای حکم خداوند جل جلاله آمده است و این امر، با نازل کردن تشریعات و قوانین مفصلی که بر تمام واقعیت حیات حکم می کند همراه بوده است.

از نتایج تفسیر اشتباه بشری از چارچوب و مقتضیات دین این بوده است که همواره حیات واقعی با مرور زمان بیشتر از دین فاصله گرفته تا اینکه در عصر جدید کاملاً از چارچوب دین خارج شده است، و سیاست بر منهج و روش ماکیاولی (مکتب و فلسفه‌ای که معتقد است هدف وسیله را توجیه میکند) قرار گرفت، که دروغ و فریب و نفاق و خیانت و ترور و نیرنگ و حيله در جهان سیاست را توجیه می کند، درحالی که تمام آنها در دین خدا حرام است. و اقتصاد بر ربا بنیان نهاده شد درحالی که در دین خدا حرام است. و روابط اجتماعی بر



نفاق اجتماعی به همراه گوشه گیری شخصی عاطفی و زشتی قرار گرفته که هکلسلی در کتاب خود "Texts And Pretexts" در مورد آن می گوید:

"هر انسانی همانند جزیره ای تنها شده که هیچ چیزی این جزیره را به جزایر پراکنده ی دیگر در اقیانوس حیات ربط نمی دهد در حالیکه این امر مخالف فرمان دین است، و روابط جنسی بر بیندو باری فحشاء قرار گرفته و آنرا اصلی به رسمیت شناخته شده قرار داده است حال آنکه در دین خدا حرام است".

سپس از نتایج تمامی اینها، فساد و بی بندوباری و آشوب و اضطرابی است که در واقع زمین موجود می باشد. مخالفت با قوانین فطرت آن چنان که الکس کارل در کتاب خود "انسان این ناشناخته" می گوید نمی تواند بدون مجازات شدید بماند، زیرا همانند قوانین طبیعت قاطع و سخت است! و این آشوب و این اضطراباتی که امروز گستره ی زمین را در بر گرفته در واقع مجازات شدید به خاطر مخالفت با قوانین فطرتی می باشد که خداوند ﷻ آنها را آفریده است.

دانای به این فطرت تنها آفریدگار آن سبحانه و تعالی است نه انسان! بلکه انسان بسیار جاهل به نفس خود است آن چنان که الکس کارل به حق تصریح می نماید، آنگاه که بیان می دارد که:

انسان چیزهای بسیار زیادی از هستی پیرامون خود یاد گرفته اما جهل او به نفس خویش جهلی اصیل است که هیچ راهی برای غلبه بر آن ندارد، چونکه او خود را از خلال شهوتها و هواهای نفسانی اش می نگرد.

خداوند دانا به این فطرت و دانا به آنچه به مصلحت آن بوده و آنرا اصلاح می نماید، درحقیقت کسیست که این دین را نازل کرده تا بر حیات واقعی اش حکم نماید آن چنان که به صورت یکسان بر ارتباط ویژه اش حکم می کند، اسلام با یک اقدام ساده و تاثیر گذار بین دین و حیات پیوند برقرار می نماید چنان که در همین حال بین دنیا و آخرت ارتباط ایجاد می کند.

بنابراین دین، عقیده و شریعت است؛ عقیده ای که بر رابطه ی قلب با خداوند حاکم بوده و شریعتی که به نام خدا بر واقعیت حیات حکم می نماید، در هر دو حالت مقصد به سوی خداوند ﷻ می باشد، و معبود یک خدا می باشد، که در وقت نماز در عبادتگاه عبادت می شود و همان خدا با اجرای شریعتش در بقیه ی امور حیات عبادت می شود. و بدین صورت سیاست، سیاستی اسلامی و اقتصاد، اقتصادی اسلامی و روابط جامعه، روابطی اسلامی و روابط دو جنس زن و مرد، روابطی اسلامی و فکر و هنر، اسلامی و همچنین دیگر انواع فعالیت بشری اسلامی می شود، و این شریعت نازل شده، سیاست و اقتصاد و اجتماع و روابط خانواده و ارتباط زن و مرد و روابط فکر و علم و هنر را در بر گیرد آن چنان که روابط بین المللی در صلح و جنگ را شامل می شود.

خداوند ﷻ که نازل کننده ی این شریعت است می داند که در حیات بشر اموری ثابت وجود دارد و امور دیگری نیز هستند که رشد نموده و تغییر می نماید و خداوند برای آن امور اراده نکرده که متوقف شده و از رشد باز بماند، بنابراین در شریعت خود برای امور ثابت تفصیلهای کامل و تغییرناپذیر و برای امور متغیر اصولی ثابت نازل

می نماید اما به این اصول ثابت در داخل چارچوب خود اجازه‌ی رشد مداوم را می دهد و این امر به واسطه‌ی اجتهاد و عقل مومن برای استنباط احکام متغیر از شریعت ثابت انجام می پذیرد به گونه‌ای که موافق رشد صحیح کاروان حیات می باشد، و این امر، تلاش عظیمی است که فقهای اسلام در طول تاریخ به آن اقدام نموده اند. و بدین گونه میان دین و حیات ارتباط همیشگی صورت می گیرد:

حیات بر یک شکل و صورت متوقف نمی شود و همچنین در رشد خود از چارچوب دین خارج نمی گردد، چنان که خلیفه عمر بن عبدالعزیز فرموده است:

"يَجِدُ لِلنَّاسِ مِنَ الْأَقْضِيَّةِ بِقَدْرِ مَا يَجِدُ لَهُمْ مِنَ الْقَضَايَا"

به همان اندازه که مسائل جدید برای مردم پیش می آید همان قدر هم احکام جدید یافت می شود.

## \*و در نهایت بین دنیا و آخرت وحدت بوجود می آورد:

همچنین از طریق این ارتباط وحدت مسیر دنیا و آخرت صورت می پذیرد.

نتیجه جدایی دین و دنیا در انحرافات بشری جدایی دنیا از آخرت در حس مردم بوده است، و یا اعمالی مستقل گشته که تنها به خاطر دنیا عمل می کند و یا اعمال دیگری که تنها به خاطر آخرت عمل میکند... و با هم جمع نمی شوند.

اسلام بر منهج خود مسیر دنیا و آخرت را یکی می کند و آن دو را یک مسیر قرار میدهد نه دو مسیر! مسیری که آغازش در دنیا و پایانش در آخرت است، اما همان مسیر است بدون تغییر:

وَأَبْتَعْ فِيمَا آتَيْكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيكَ مِنَ الدُّنْيَا {قصص: ۷۷}

به وسیله آنچه خدا به تو داده است سرای آخرت را بجوی (و بهشت جاویدان را فرا چنگ آور) و بهره ی خود را از دنیا فراموش مکن.

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ - وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ {اعراف: ۳۲}

بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این چیزهای پاکیزه، برای افراد باایمان در این جهان آفریده شده است در روز قیامت اینها همه در اختیار مؤمنان قرار می گیرد.

در اسلام عملی که تنها برای دنیا باشد یا تنها برای آخرت وجود ندارد بلکه همیشه هم زمان برای دنیا و آخرت است!

نمازی که گمان می رود تنها برای آخرت است در همین وقت برای دنیا نیز هست زیرا خداوند متعال می فرماید:

إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ {عنکبوت: ۴۵}

بی گمان نماز از فحشاء و عمل زشت باز می دارد.

و نهی از فحشاء و منکر باید اینجا در این دنیا باشد، یعنی اینکه نماز ثمره و نتیجه ای مورد نظر دارد که اینجا در حیات دنیا انجام می گیرد و در آخرت به آن پاداش داده می شود.

روابط جنسی که گمان می رود تنها برای دنیا است در حس مسلمان به آخرت هم ارتباط دارد. پیامبر ﷺ می فرماید:

"وإن فی بضع أحدکم لأجر، قالوا: یا رسول الله! إن أحدنا لیأتی زوجته شهوة منه ثم یکون له علیها أجر! قال:

أرأیتم لو وضعها فی حرام. ألیس علیه وزر؟ قالوا: بلی! قال: فإذا وضعها فی حلال فله علیها أجر!"

همبستری شما با زن صدقه دارد، گفتند: ای رسول خدا ﷺ اینکه یکی از ما شهوت خود را ارضا می نماید اجر و پاداش دارد؟! فرمود: به نظرتان اگر آن را در حرام بکار گیرد گناهکار نمی شود؟ گفتند: بله! فرمود: پس اگر آنرا در حلال ارضا نماید صاحب اجر می گردد!.

این چنین دنیا در حس مسلمان از طریق پایبندی اش در تمامی امور خود به ما أنزل الله (حکم خدا) به آخرت ارتباط پیدا می کند، بنابراین در دنیا به خاطر دنیا عمل می کند در حالیکه تا زمانی به مقتضای اوامر خداوند عمل می کند، قلب او در انتظار پاداش خداوند ﷻ در آخرت است.

**پایان**